مسیحای جوانمـــــــــرد من

مجید زهتاب
سردبیر

با زاون همهٔ راهها به دوستی ختم می‌شود. هر که باشی و برای هر کاری که به او نزدیک شوی، در پایان چاره‌ای جز دوستی با او نداری. نمی‌گذارد که از سیطرهٔ عاطفی‌اش خارج شوی. اگر برای نقدی، نظری، مصاحبه‌ای، همکاری در جشنواره‌ای و... به او رجوع کنی، از آن پس رفیق همیشگی تو می‌شود. حتی اگر کاری با او داشته‌ای و انجام نشده باشد، یا گفته باشد که می‌کند و نکرده باشد.

جاذبه‌ای دارد که رهایت نمی‌کند. این جاذبه از جنس قدرت و اقتدار و اینها نیست. جاذبهٔ زاون علاقه و دلبستگی به کودکی پاک و بی‌آلایش، ولی باهوش و زرنگ و شیطان است. زاون می‌تواند در عین پاکی و راست‌گویی و درست‌کرداری که او را زبانزد خاص و عام کرده است، بسیار دانا و ریزبین و آینده‌نگر و برنامه‌ریز باشد. بله درست است. زاون می‌تواند یک رندِ عالم‌سوز باشد. کودکی است که کلاه سرش نمی‌رود و حواسش به همهٔ اطرافش هست، ولی با همان نگاه و صداقت و پاکی کودکانه.

زاون بدقول است! بارها با بدقولی‌هایش مرا تا مرز قطع رابطه برده، ولی نمی‌گذارد دوستی منقطع شود. همه کاری می‌کند که تو را برای خودش نگه دارد و همیشه هم در این کار موفق است. البته سوءِتفاهم نشود؛ بدقولی‌هایش هم از جنس معمول نیست. از ته دلش می‌خواهد آنچه را که از او خواسته‌ای انجام دهد؛ قول می‌دهد و نمی‌تواند. چون همزمان بسیاری از این قولها داده و متأسفانه در شبانه‌روز بیش از ۲۴ ساعت وقت ندارد.

دوستی با زاون عمیق و ساده و اطمینان‌بخش است. کم می‌بینی‌اش ولی می‌دانی که هر وقت لازمش داشته باشی، هست. دوستی با زاون کم‌هزینه است؛ چون هیچ‌وقت توقّعی ندارد. حتی کار هم که برایت می‌کند و قراردادی می‌بندد، چندان پیگیرِ اجرای بندهای مالی‌اش نیست! این‌گونه است که یک عمر کار موفق جز اعتبار و آبرو چندان رهاوردی برایش نداشته.

زاون درویش است؛ صفاتش، ظاهرش، لباسش، ماشینش، خانه‌اش و همهٔ وجودش این را داد می‌زند. بارها به شوخی گفته‌اند و گفته‌ایم که: «زاون از تبار اجلهٔ سادات ارامنهٔ اصفهان است!»

زاون را تا دیده‌ام همیشه تپلی ـ به قول مشهدی‌ها سرحالی ـ و تنومندی را با نشاط و پرکاری و پرتحرکی و به اصطلاح انرژیک بودن پیوند زده و این کار آسانی نیست. این سالها به نظر بیش از حد معمول چاق شده بود؛ نگو که دشمنی بی‌رحم را درون خود می‌پرورد. چهارماه پیش طی یک عمل جراحی سخت در خارج از کشور یک تودهٔ هشت کیلویی مزاحم را از شکمش درآوردند. زاون تا پای مرگ رفت و برگشت!

***

اکنون سه، چهار ماهی می‌شود که گرفتار زاونم. از روزی که بدرود کرد و رفت تا وقتی که عملش با موفقیت انجام شد، لحظه به لحظه خبرش را دنبال کرده‌ام. خبرهایی که خنده‌ها بر لب نشاند و خبرهایی که اشک‌ها در دیده گرداند و دو شبانه‌روزی مرا در خانهٔ ابری و بارانی دلم زندانی کرد!

واقعیت این است که زاون مبارزهٔ سختی را با بیماری سامان داد. از وقتی خبر رسید وارد کما شده و پزشکان گفته‌اند امیدی به زنده ماندنش ندارند تا این روزها که خبر بازگشتش به دستمان رسیده، شادی‌ها و غم‌ها و خنده‌ها و گریه‌های فراوانی را پشت سر گذاشته‌ایم و آنچه در پیش رو دارید، حاصل بخشی از نگرانی‌ها و دلواپسی‌های دوستان اهل قلم زاون در این ایامِ پر از بیم و امید است.

اکنون شادمانیم که زاون برمی‌گردد و سرحال و سلامت، باز دوستی‌ها و شب‌نشینی‌ها و جشنواره‌ها و کتابها رونق می‌گیرد.

زاون عزیز، این هدیهٔ کوچکی است که دوستانت با عشق فراهم کرده‌اند و مناسبت آن، تولد دوبارهٔ توست. شادباش و جاودانه بمان ای مسیحای جوانمرد سرزمین زنده‌رود!